

فرزانه‌ای از کویبر:

شادروان استاد علی اصغر فقیهی

مهدی عباسی

استاد علی اصغر فقیهی فرزند ارجمند حجت‌الاسلام آقای شیخ ابوالحسن فقیهی از فقها و مبرزین حوزه علمیه است. ایشان در محله آله جوی که به غلط آل‌وچو می‌گویند در نزدیک مسجد جامع متولد شدند. آنچه خود در این‌باره در سال ۱۳۷۲ مرقوم داشته‌اند به قرار ذیل است: «تولد من در سال ۱۳۳۶ قمری یعنی ۷۶ سال پیش در شهر قم بوده است، تحصیلاتم از مکتب شروع شده، پس از مراحل مقدماتی به تحصیل علوم حوزه‌ای در مدرسه‌ای که در محله ما «محله مسجد جمعه» بود و پدر و عمویم مدرس آنجا بودند، پرداختم بعد از شش هفت سال مقدمات ادبیات عرب و معانی بیان و منطق و یک دوره سطح فقه و اصول را طبق برنامه آن روز به پایان بردم. در سال ۱۳۱۵ شمسی در حدود نوزده سالگی با اجازه پدر رهسپار تهران شدم، چون پدرم استطاعت مالی نداشت و برای او مقدور نبود مخارج مرا در تهران تأمین کند، نخست در یکی از دفاتر رسمی که سردفتر آن از دوستان پدرم بود، در قبال مبلغ اندکی شروع به کار کردم و قرار شد شبها هم در همانجا به سر ببرم، ضمناً در صدد تحقیق برای نحوه ورود به یکی از رشته‌های دانشگاه برآمدم، البته نظرم دانشکده معقول و منقول بود که هم رشته ادبیات یکی از سه رشته آن بود و هم منزل و کمک خرج می‌دادند و تا آن سال با امتحان ورودی می‌پذیرفتند و در این سال به جای امتحان ورودی، امتحانی قرار دادند که ارزش قبولی آن مطابق دیپلم کامل متوسطه بود. من در آن امتحان قبول شدم و در رشته ادبیات «ادبیات به طور مطلق یعنی فارسی و عربی» ثبت نام کردم و پس از چندی در علوم تربیتی دانش سرای عالی نیز اسم نوشتم.

پیام بهارستان شماره ۲۰ سال ۱۳۱۵ شمسی



ایستاده از راست: نفر چهارم میرزا محمد نعیمی و پنجم ملاعباس فرارش مدرسه
نشسته از راست: مرحومان ۱- شیخ نعمت‌الله مهدوی قزوینی ۲- حاج شیخ ابوالحسن فقیهی قمی
«والد استاد علی اصغر فقیهی» ۳- حاج شیخ احمد فقیهی «برادر حاج شیخ ابوالحسن»
۴- شیخ عزیزالله قزوینی ۵- آقا سید عباس بنی احمد ۶- شیخ علی اکبر حنّگو.
ردیف جلو: آقا عباس فقیهی فرزند آقا شیخ ابوالحسن و ابو محمد و کیلی.

در آن وقت، در آن دو مرکز علمی، دانشجویان از درس دانشمندترین و مبرزترین اساتید، در رشته‌های مختلف برخوردار بودند. در شهریور سال ۱۳۱۹ دوره تحصیلم به پایان رسید، «در درس فرانسه تجدید شده بودم». در مهرماه پایان نامه تحصیلی خود را که موضوع آن، تأثیر ایرانیان در بسط تمدن اسلامی بود، با تشریفات که در آن روز معمول بود گذراندم و در اواخر آبان ماه با عنوان دبیری ادبیات و تاریخ به قم بازگشتم و پس از انجام مقدماتی، در دبیرستان حکیم نظامی، تنها دبیرستان کامل آن روز قم، به کار

پرداختم و الی آخر».

در زمان حیات استاد فقیهی، مقاله‌های بسیاری از وی طی ۶۵ سال گذشته در موضوعات تاریخی و ادبی در نشریات و سالنامه‌های متفاوت درج گردیده و پس از رحلت، در مقام و منزلت مشارالیه، رساله‌ها و نشریات گوناگونی به طبع رسیده و حکایاتی از قول ایشان درج نموده‌اند که دیگر نیازی به تعریف و توصیف از طرف نویسنده این اوراق باقی نگذارده‌اند. آنچه ذیلاً به نظر خوانندگان محترم می‌رسد به غیر از یک مورد، مطالبی است که جلوتر در جایی نقل نشده و برای کسانی که بخواهند در آینده کتاب جامعی در مورد قم و یا استاد مرحوم که نامش با این شهر عجین گشته، بنویسند، خالی از فایده نخواهد بود.

۱. راجع به ایام قحط و مجاعه عجیب قم در سنه ۱۲۸۸ ق از قول مرحومه زهرا سلطان، مادر مرحوم آقا شیخ ابوالحسن فقیهی، چنین نقل می‌فرمودند: من [زهرا سلطان] در آن ایام قحط، روزی در محله مسجد جامع به خانه آیت الله حاج سید جواد پیشوایی رفته بودم، ناگاه بانویی ضجه‌زنان به حضور آیت الله وارد شد و در مقابل چشمان حیرت‌زده حضار، کف دست کودکی را که فقط استخوان‌های پنج انگشت او باقی مانده بود نشان داد و با حالت تضرع و لرز و پریشانی خطاب به آقا عرض کرد: این چه وضعی است، مردم گرسنه، تمام اعضاء و جوارح فرزندم را خورده‌اند و فقط این استخوان‌های یک کف دست از او باقی مانده است.»

۲. نقل می‌فرمود: «مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حایری به جهت احترام و علاقه‌ای که به مرحوم والد داشت، سالی یکبار به منزل ما می‌آمدند و ساعتی می‌نشستند و پیرامون حوزه علمیه و پیشرفت آن به گفتگو و تبادل نظر می‌پرداختند.»

مؤلف کتاب گوید: مرحوم حاج یدالله علیشاهی سردسته قدیمی و معروف تکیه یزدی‌ها نقل می‌کردند: چون تکیه یزدیها را یک نفر یزدی بنا نهاده بود، همه ساله هنگام عزاداری حضرت سیدالشهداء (ع)، شبی



سخنرانی استاد علی اصغر فقیهی هنگام افتتاح دبیرستان صدر - اوحدی، سال ۱۳۴۱

را هم مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به تکیه مذکور می‌آمدند و با مرحوم پدرم میرزا عبدالحسین علیشاهی دیدار می‌کردند و بر روح مشهدی علی مُقنی یزدی درود و رحمت می‌فرستادند.

۳. می‌فرمودند: «در سال ۱۳۱۵ در دفترخانه‌ای در تهران که متعلق به آقا سید محمد امام جمعه مشغول کار بودم، روزی پیرمرد سیدی حدود ۷۵ ساله که عمامه‌ای بر سر و عبایی بر دوش انداخته و قامتی رشید و سیمایی پراهمت و باصلابت داشت وارد شد و سلام کرد، رئیس دفتر به استقبال رفت و ارباب رجوعی که آنجا حاضر بودند، جملگی به پا خاسته ادای احترام کردند، معلوم بود از دوستان صمیمی سر دفتر است، رئیس در خلال گفتگو با او، مرا معرفی نمود و اسباب آشنایی فراهم شد. مطالبی راجع به حوزه و علما بیان کرد که نشان می‌داد اطلاعات عمیقی در این باره دارد. آن روز گذشت و طی ایامی که در آنجا فعالیت داشتم چند بار دیگر تشریف آورد، حافظه‌ای قوی و معلوماتی وسیع در علوم مختلف بالاخص علوم دینی داشت و معلوم شد که از تلامذه مرحوم آخوند خراسانی است. او پهلوان نامدار ایران مرحوم حاج سید حسن رزاز «شجاعت» بود. رحمه‌الله‌علیه

۴. و نیز نقل می‌فرمودند: «در سال تحصیلی ۱۳۱۶-۱۳۱۷ هنگامی که مشغول تحصیل در دانشکده معقول و منقول بودم، یکی از استادان ما، مرحوم سید احمد کسروی، نویسنده معروف بود. روزی در ضمن درس گفت: نثر خوب در عربی قرآن و در فارسی، پیمان است - منظورش نشریه پیمان که چند سال به طور متناوب از طرف او منتشر می‌شد- پس از استماع این سخن، دیگر در ساعات تدریس او حاضر نشدم.

۵. در خلال تحقیقاتی که راقم کلمات، پیرامون موضوعات مختلف قم دارد، در یکی از سال‌ها، روزی در منزل آقای حاج مرتضی فهیمی رضوی، راجع به ابوطالب یزدی و چگونگی گردن زدن آن مظلوم به دست وهابیان در مراسم حج سخن به میان آمد و چون آقای فهیمی از شاهدان عینی ماجرا و در تحویل، تغسیل و دفن ابوطالب یزدی با جماعتی از اهالی قم مشارکت داشتند، مطالبی عنوان نمودند که چون حایز اهمیت است، یادداشت گردید.

نمی‌دانم استاد فقیهی از ملاقات و گفتگوی بنده با مرحوم فهیمی چگونه مطلع شدند؛ در حالیکه رفاقتی با آقای فهیمی نداشتند. روزی در نهایت ادب و متانت که ویژه شخص شخص خودشان بود از این بنده سؤال فرمودند: آیا شما در مورد وهابیان تحقیق می‌کنید؟ عرض کردم خیر و ایشان قضیه ملاقات مؤلف و آقای فهیمی را مطرح نمودند و بنده هم عین گفته‌های آقای فهیمی را نقل کردم. بعد از پایان سخن، در حالی که استاد در حیرت فرو رفته بودند، فرمود: ای کاش قبل از چاپ کتاب وهابیان با آقای فهیمی ملاقات می‌کردم و از خاطرات ارزشمند ایشان در کتاب مذکور بهره می‌بردم. خدایشان بیامرزد.

۶. و نقل می‌فرمودند: در یکی از مسافرت‌هایی که با همکار ارجمند آقای مرتضی جوادی به مازندران رفته بودیم، تصمیم گرفتیم که بلمی - قایق کوچک که با پارو زدن حرکت می‌کند - کرایه نموده، دو نفری در دریا تفریح کنیم. در آنجا دهها نفر بودند که بلم کرایه می‌دادند، از یک نفر، بلمی کرایه کردیم، در حالی که حدود ۱۰۰ متر از ساحل دور شده بودیم، میان بلم‌چی‌ها زد و خورد در گرفت و معلوم شد که در اثر تقلب در نوبت کرایه دادن بلم، اختلاف دارند. ناگهان چند نفر به سوی ما یورش آورده، قصد داشتند بلم ما را

کسب السلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین
 و السلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین
 علی اعدائهم اجمعین من الدن الی ابد الیوم الدین و بعد
 العالم العامل و الفاضل کامل ثقة الاسلام
 الاحکام الشیخ ابوالحسن القیاسی تایدیانه
 اتقن نفسه الشریفه مدة مدیدة فی تحصیل العلم الشرعی
 حتی بلغ مرتبة من الاجتهاد فحرم علیه التقليد
 احدثه و اوصیه بالتقوی و السلام و ان لا یفترق
 من صالح الدعاء و السلام علیه و رحمة اللہ وبرکاتہ
 الاخر ابو الحسن
 الاصبهانی

یکی از اجازه‌های مرحوم آقا شیخ ابوالحسن فقیهی

واژگون نموده و بدین وسیله از صاحب بلم انتقام بگیرند، دریا هم مواج بود و آنان هم بلم را به بالا و پایین تکان می‌دادند تا ما را در آب بیندازند، من آرام در جای خود نشسته و هیچ توجهی به حرکت آنان نمی‌کردم ولی آقای جوادی که سخت وحشت کرده بود، از من پرسید شما نمی‌ترسید؟ گفتم خیر، گفت چرا، عرض کردم اولاً من توکل به خدا می‌کنم و از هر اتفاقی بیفتد واهمه‌ای ندارم، ثانیاً شنا بلدم و اگر مشکلی پیش آید می‌توانم شما را هم نجات دهم. بلم‌چی‌ها تا گفتگو و خونسردی مرا دیدند، دست از ما برداشتند و ما هم به سرعت خود را به ساحل رساندیم.

۷. در سال ۱۳۸۲ در مراسمی که به یاد استاد فقیهی در فرهنگستان تهران برگزار گردید، آقای ابومحمد وکیلی نقل کردند: «وقتی در ایام صباوت، در مدرسه جانی خان، غفلتاً به داخل حوض آب افتادم، ناگهان آقای فقیهی با سرعت خود را به داخل حوض انداخت و مرا از مرگ حتمی نجات داد بدین سبب آن مرحوم حق حیات بر گردن من دارد.»

۸. و نیز استاد مرحوم نقل کردند: «در سفری که عازم استرالیا بودم و هواپیما از روی اقیانوس اطلس عبور می‌کرد، ناگهان اوضاع جوّی خراب شد و هواپیما به چپ و راست و بالا و پایین منحرف می‌شد و حدود یک ساعت این حالت وجود داشت و مسافران در بیم و هراس بودند؛ به طوری که چند تن از آنان بیهوش شدند ولی این تکان‌ها هیچ تغییری در اراده و روحیه من نداد؛ در حالی که خونسرد و آرام در جای خود نشسته بودم، ملاحظه می‌کردم، مسافران با بهت و حیرت به من نگاه می‌کنند تا آنکه به تدریج اوضاع جوّی مساعد شد و هواپیما به پرواز عادی خود ادامه داد، در این احوال یکی از مسافران نزد من آمد و به انگلیسی سؤال کرد: آیا شما از این اوضاع جوّی و تکان هواپیما، هراسی نداشتید؟ عرض کردم خیر، برای اینکه هر اتفاقی بخواهد بیفتد، می‌افتد و همه چیز دست خداست و من هم توکل به خدا کردم و خود را به او سپردم، بنابراین هیچگونه ترسی هم ندارم و آن مسافر غریبه تعجبی و تشکری کرد و رفت بجای خود نشست تا بالاخره به سلامت به استرالیا رسیدیم.»

۹. و باز نقل می‌فرمودند: «اوایل دهه ۱۳۳۰ شمسی هنگامی که در منطقه البرز واقع در چهل کیلومتری قم در حین حفاری‌های شرکت نفت، چاه شماره ۵ با فشار زیاد و به ارتفاع بیش از یکصد متر فوران کرد، در آن روز این بنده که در حیاط خانه نشسته و مشغول نوشتن تاریخ قم بودم، در آن لحظات که نسیمی هم می‌وزید، ناگهان مقدار زیادی از لکه‌های نفت مانند قطره‌های باران به نقاطی از قم فرو نشست و مقداری از آن نیز بر روی کتاب و یادداشت‌های من ریخت که از این واقعه سخت در شگفت شدم.»

۱۰. دیگر آنکه می‌فرمودند: «در اواخر دهه ۱۳۴۰ شمسی، کتاب شاهنشاهی عضدالدوله را تألیف کردم، روزی در خانه نشسته بودم که پستیچی آمد و نامه‌ای آورد، آن را تحویل گرفتم. پس از مطالعه معلوم شد کتاب مذکور برنده جایزه سلطنتی گشته، در حالی که من هیچ‌گونه اطلاع قبلی از این امر نداشتم و هیچ تقاضایی هم جهت معرفی کتاب و غیره نداده بودم. بدین منظور هشت هزار تومان وجه نقد، یک‌دست کت و شلوار، جلیقه، پیراهن، کراوات اعلا و بلیط سفر علمی به اروپا و استرالیا هدیه دادند و من توانستم قریب دو ماه در مسافرت اروپا و استرالیا به سر برم و دو بار هم از موزه لوور فرانسه دیدن نمایم.

تُوْر اَبَا بَد اِنْدَر تَرَا زُوْمِي هِيء



رتال اَبُو بَد اِنْدَر تَرَا زُوْمِي هِيء
اِنْتَاك اَلْمَدْرَسَةِ اَلْمَدْرَسَةِ اَلْمَدْرَسَةِ
شَادْرُوَانِ اَقَايِ عَلِيِّ اَصْغَرِ فُقَيْهِي

فَلَاكُ اَلْهَتَا اِنْدَر تَرَا زُوْمِي هِيء

پیام بهارستان / ۲۵، س. ۲، ش. ۶ / زمستان ۱۳۸۸

۱۱. سالهاست که نویسنده این اثر، مانند سایر ارادتمندان حضرتش، در قم و یا تهران به زیارتش نایل می‌گشت. هر وقت که معظم‌له به تهران تشریف می‌آوردند، مرتب به محضرشان شرفیاب می‌شدم و یا حضرت استاد ذره پروری کرده، از شرق تهران به کلبه حقیبر در غرب شهر تشریف می‌آوردند و این بی‌مقدار و خانواده را رهین منت خود قرار می‌دادند. استاد می‌فرمود که همیشه پس از اقامه نماز صبح بیدارم و در قم هم که اغلب مردم، پس از صرف نهار، ساعتی می‌خوانند، حتی در فصل تابستان هم عصرها نمی‌خواهم و به مطالعه کتاب و روزنامه یا اخبار رادیو گوش می‌دهم و می‌افزوند: برای ملاقات با بنده، هیچ‌گونه ممانعتی وجود ندارد، فقط اگر جلوتر هماهنگ شود، بهتر است زیرا امکان دارد به مناسبتی از خانه بیرون رفته باشم و دوستانم بیایند و من شرم‌منده باشم. باری در حدود پنجاه سال قبل از طرف مرحوم آیت الله سیدمحسن طباطبایی حکیم، مقداری تربت خالص از مضجع شریف حضرت سیدالشهداء (ع) برای مرحوم والد، حاج شیخ موسی زنجانی، هدیه آورده بودند. پس از آنکه والد به مأمّن غفران حق تعالی پیوست، تربت مذکور جزو وسایل این بنده، نویسنده سطور بود و فراموش کرده بودم که به ورثه تحویل دهم بنابراین در سال ۱۳۷۷ هنگام بررسی وسایل شخصی آن را یافتم و این با شب سوم شعبان مصادف بود، تربت را در جیب نهاده و سحرگاهان به صوب قم حرکت کردم تا آن را میان ورثه تقسیم کنم. پس از ورود به قم، طبق روال همیشه از خیابان باجک که منزل استاد در آنجا واقع بود می‌گذشتم، به خاطر رسیدن ای دل، فرصت را غنیمت شمار و در این روز عزیز، دیداری از استاد داشته باش. به درب خانه معظم‌له رفتم، زنگ را به صدا درآورده، رخصت ورود خواستم، پس از عرض سلام و احوالپرسی استاد را مانند همیشه شادمان ندیدم، گویی از درون می‌نالد و دم بر نمی‌آورد، جرأت به خرج داده، متواضعانه علت ناراحتی حضرتش را جویا شدم، فرمود: آقای عباسی، من سالهاست مقداری از تربت خاص حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در سجاده نماز داشتم و همواره هنگام نماز بر آن بوسه می‌زدم و به دیدگان می‌نهادم، نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده که شب گذشته، هنگامی که قصد نماز مغرب و عشاء کردم، تربت را در سجادهام نیافتم، روی فرش اطاق و راهرو و سایر جاهایی که امکان می‌رفت در آنجا افتاده باشد، گشتم و با اهل خانه هم در میان گذاشتم، آنها هم هر چقدر تلاش کردند نتوانستند تربت را بیابند، ظرف زباله را هم که بیرون از خانه برده بودند، گفتم آوردند و با دقت تمام لابه لای زباله را گشتم، توفیق نیافتم، این است که از شب گذشته تا امروز سخت ناراحتم و نمی‌دانم چه باید بکنم. خدمتش عرض کردم، نگران نباشید، آنچه شما در پی آن هستید، نزد اینجانب است و همان‌دم دست در جیب نموده، تربت را بیرون آورده و قضیه شب قبل را برایشان نقل کردم و گفتم حضرت استاد، این مناسبت شب گذشته در قم و تهران کاملاً صحیح و با هم ارتباط مستقیم دارد، هر چقدر می‌خواهید از این تربت بردارید، فرمود اینها متعلق به ورثه است، عرض شد از سهم بنده بردارید و کم و زیاد آن را از ورثه اجازه می‌گیرم. ایشان در حالی که اشک شادمانی در چشمانش حلقه زده بود و گویی هر دو عالم را به او هدیه داده‌اند به شرط اجازه از ورثه، حبه‌ای از تربت پاک را برداشتند و بر دیدگان نهادند و سپاسگزاری کردند.»

چنان که اشارت رفت، مقالات استاد فقیهی را نشریات محلی به دیده منت می‌گرفتند و منتشر می‌کردند

تا آنکه شخصاً تصمیم به انتشار مجله‌ای ادبی گرفت؛ بدین منظور در سال ۱۳۳۱ خورشیدی از شورای عالی فرهنگ، امتیاز مجلهٔ ادب را گرفت ولی هرگز موفق به نشر آن نگردد.

استاد فقیهی در سال ۱۳۵۰ پس از سی سال و کسری سابقهٔ فرهنگی بازنشسته گردید و به پاس خدمات درخشان او به فرهنگ قم، در خرداد ماه آن سال از طرف آقای مهدی صدیقی ریاست وقت آموزش و پرورش، مجلس باشکوهی در تالار دبیرستان حکیم نظامی برگزار و از مقام علمی ایشان تجلیل شد. همچنین آقای سید احمد موسوی متخلص به اختر ابیاتی سرودند که از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد:

فقیهی آلا اوستاد سخن	که روشنگری اندرین انجمن
درد فراوان فرهنگیان	نثار تو ای مرد روشن روان
ادبیا، سخن گستر، سرورا	بهین اوستادا، مهین مهترا
نگر دوستاران دانش پژوه	که جشنی بپا کرده بس باشکوه
فقیهی سخن گستر راستین	معلم کند حق شناسی، بین
تویی شمع رخشان بزم کمال	سخنهای تو آورد وجد و حال
چو فردوسی آن شاعر جاودان	که بخشید بر شعر، روح و روان

بسی رنج بردی در این سال سی

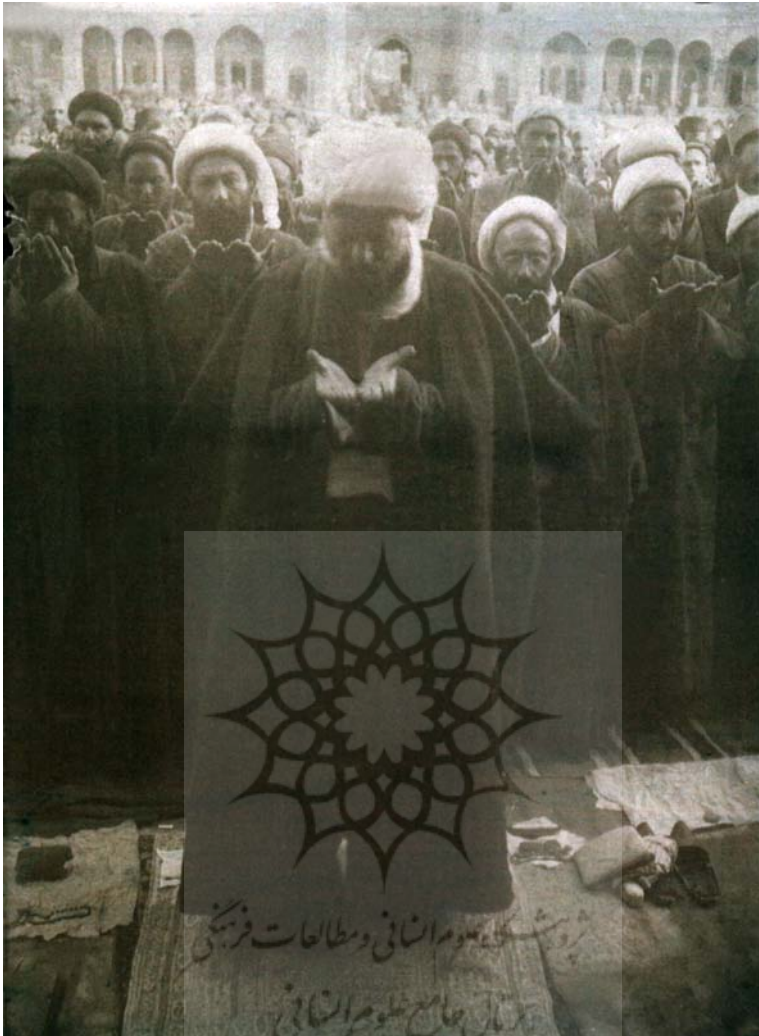
عجم زنده کردی بدین پارسی

صدیقی رئیس خردمند ما	که از جان او دور بادا بلا
بیاراست این محفل یادبود	ز دانشوران نیز بر او درود
اگر اخترای اوستاد شهیر	کلامش به وصف تو آمد حقیر

بخشای زیرا که شرمنده است

ز هم چون تویی، عفو زبنده است

استاد فقیهی، انسانی وارسته، بی‌آلایش، پاک‌دل و صحیح‌العمل، دارای نثری روان و شیرین بود. در تحقیق و سواسی عجیب داشت و هر مطلب بی‌مدرکی را نمی‌پذیرفت و استفاده نمی‌کرد. تألیفاتش مستند و قابل اعتماد است، مانند: تاریخ وهابیان، شاهنشاهی عضالدوله، تاریخ مذهبی قم، آل بویه، دستور زبان فارسی، حج‌انطور که من رفتم، ترجمهٔ نهج‌البلاغه و غیره، به هر حال پیشینیان، آنچه را که شایسته مقام والای ایشان بوده، گفته‌اند، اما آنکه گوی سبقت را از دیگران ربوده و در طول حیات استاد، یکبارہ توانست با سخن نظم حق آن مرحوم را به تمام و کمال ادا کند، آقای نظام‌الدین فاطمی بود که در جلسهٔ دانش آموختگان دبیرستان حکیم نظامی با حضور استاد در سال ۱۳۷۱ در تهران ابیات ذیل را انشاد کرد:



صبحن اتابکی حضرت فاطمه معصومه (س)

سال ۱۳۱۰ شمسی

نماز جماعت به امامت زعیم حوزه علمیه

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در حال قنوت

ردیف اول از راست به چپ: ۱- مرحوم حاج شیخ موسی زنجانی

۲- مرحوم حاج میرزا مهدی کسرای بروجردی پیشکار حاج شیخ عبدالکریم

۳- با قامت بلند مرحوم میرزا عبدالله چهل ستونی

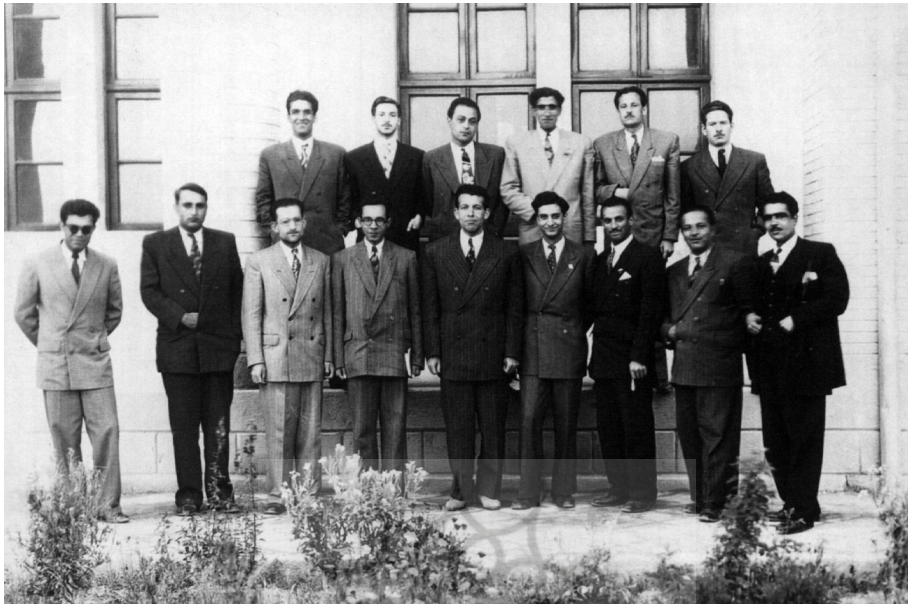
چو اهریمن جهل لشکر کشید
تو برو بوم ما را به آذر کشید
که بود آن دلاور که خنجر کشید
تن اهرمن را به خون درکشید
شب تیره چون تیره شد بر زمین
مرا چشم پوینده چادر کشید
که بود آن بلند اختر تابناک
کش آن قیرگون چادر از سرکشید
که بود آنکه ما را در این نطع و نرد
برون از کف مات و ششدر کشید
که بود آن که گمگشته‌ای چون مرا
به مهر و خرد سوی معبر کشید
که بود آنکه پرورد ما را به مهر
پدر بود و رنجی چو مادر کشید
که بود آنکه چندین گهرهای ناب
ز تلخاب دریای قم برکشید
که بود آنکه کم یافت پاداش رنج
و هر لحظه رنجی فزون تر کشید
که بود آن؟ تو بودی تو استاد من
که خورشید علم از دلت برکشید
نسب نامه کار والای تو
خود این سلسله تا پیمبر کشید
دریغا که قدر تو نشناختیم
که هشیاری ما به محشر کشید
بسی کور طبع و نظرتنگ بود
که قدر تو با شوشه زر کشید
تو را باید اندر ترازوی دهر
فلک را نهاد و برابر کشید

عاقبت این مرد شریف در روز یکشنبه دوم آذر ماه ۱۳۸۲ به مأمن غفران حق تعالی سفر نمود و کرسی حقیقی علم و دانش را در قم تا ابد خالی گذاشت. مجالس یادبودی در تهران و قم برگزار گردید و شعرا و ادبا هر کدام در مقام و منزلت او داد سخن دادند. در مسجد رضوی واقع در خیابان باجک، آقای هادی فرساد دبیر ارجمند پیشین دبیرستان حکیم نظامی حق استاد را به نحو مطلوبی ادا نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

زخم غمت حکایت شمشیر و تیر نیست
این آن جراحی است که مرهم پذیر نیست
دل رفت و کاروان غمش بی نصیب ماند
ای وای من که قافله هست و امیر نیست

استادان دبیرستان حکیم نظامی در تاریخ ۱۳۲۹/۲/۵



رَفِیعُ الْوُزْرِ اسْتِاقَانِ : عَلَیْكَ شَهَابُ حَاجِ مَحَبَّتِی ، دَكْرُ خَیْرِ كِهَنَانِ ، مُحِیْنٌ مَفِیدٌ ،
دَكْرُ طَلْحِ فَرُوقِی ، مَسْئِدُ صَاحِبِ نِقْمِی ، اسْتِادُ عَلِیِّ اصْغَرِ فِقِیْهِی ، مَرْضُو جَلَدِی ، سَيِّدُ عَلَا
الْیَاسِینِ وَ رِضَا جَرِی ، دَكْرُ فُؤَادِ اسْتِاقَانِ : حَسَنِ اسْرَافِی ، سَيِّدُ اَجْمَلِ كَلِّی ، مَجْدُ بَدْرِی
مُوسَى طَهْرَانِی ، دَكْرُ مِصْطَفَی شَهْرِنَازِی وَ حَمِیدُ بِنَاغِی الْبَلْبِی :

مرگ، سرنوشت ابدی و سرانجام زندگی هر موجود زنده است، همه می‌میرند. رفتند و رویم، آیند و روند. بقا و جاودانگی منحصر به ذات اقدس احدیت است. در هر عهد و زمان معدودی از انسان‌ها چنانکه شایسته است زیسته‌اند و حق زندگی و معنای حیات واقعی را ادا کرده آنگاه می‌میرند. پاداش نیک زیستن نیاکان این است که از فنا و نیستی مصونند. ابدی می‌شوند زندگی تازه‌ای را در قلوب مردم پیدا می‌کنند، اینان دوامشان بر جریده روزگار است و مزارشان سینه‌های مردم داناست.

در سینه‌های مردم دانا مزار ماست

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی



شادروان استاد علی اصغر فقیهی

و آنگاه که از قبیلهٔ عالمان یک تن کاسته می‌شود، مصیبت چنان عظیم و ضایعه چنان دردناک است که با هیچ تسلیتی تسلای خاطر میسر نیست. سال‌ها باید بگذرد تا دگر بار در تابش خورشید و عنایت باد و باران و مقتضیات و امکانات از کان بی‌دریغ معرفت خداوندی لعلی آبدار و درّی شاهوار به وجود آید. بدیهی است پدر پیر فلک باید صبوری کند تا دگر باره مادر گیتی فرزندی این‌چنین بزاید و پرورش دهد. بدین روی هرگاه دانایی از دست می‌رود، مصیبتی عظیم در پی است. ظهور اشخاص ممتاز در هر قومی سبب افتخار افراد آن قوم است و تا آن قوم باقی است، افراد آن در هر زمان به آن مباحثات می‌کنند که منتسب به قبیله‌ای هستند که امثال آنان را در دامان خود پرورش داده است.

استحکام مبانی ملیت بسته به پیدا شدن همین بزرگان است که

یادگار مشترک افراد ملتند؛ به این معنی که مؤثرترین عامل قومیت و ارتباط معنوی افراد یک سرزمین اشخاص ممتاز و بزرگان تاریخی آن قوم است. اگر ملتی هزار متاع مادی ارائه دهد ولی نام مردان بزرگ در تاریخش جلوه‌گری نکنند، آن ملت حق مفاخره ندارد.

اکنون از جمع اصحاب کمال، شمعی فروزان به وزش باد ممت خاموش شد. مردی بزرگ از سلالهٔ پاکان، دانشمندی سرشناس از این کهنه رباط به دیار جاوید کوچید. استاد ما فقیهی مردی بود مردستان و معرفت‌اندوز که تا بود جز طی طریق در میدان فضیلت و پاکی راهی نسپرد و هرگز بر در ارباب بی‌مروت دنیا به انتظار بیرون آمدن خواجه‌ای ننشست. خدایش بیامرزاد او فرزانه‌ای بود که در دیار فقاقت به قلّهٔ قویم دانش دست یافت او یکی از بزرگانی است که در فهرست مفاخر ایران زمین مقام والایی دارد. این مرد بزرگ پس از عمری پرپرکت در گذشت؛ عمری که از حیث عرض و عمق جالب توجه بود. بدیهی است آن چیز که عمر انسان‌ها را بها می‌بخشد، طول آن نیست بلکه عرض و عمق آن است؛ به این معنا که فلان شخص چقدر زیست‌اهمیتی ندارد اما چگونه زیست‌حائز اهمیت است. اکنون اگر چگونگی و کیفیت عمر کسی در خور تحسین است، طول عمر نیز به آن ضمیمه گردد سعادت بزرگی است برای خود آن شخص و همچنین برای جمعی که از وجود او مدت طولانی‌تری بهره‌مند شده‌اند.

معلم دانای ما، فقیهی، سیمای نجیب و آرام، قیافه‌ای متین و موقر داشت و مردی صاحب فکر و معتدل بود. او مجموعه‌ای از ملکات فاضله معنوی بود. این خصوصیات زینت افزای فضایل ظاهری و صوری او بود و او را در ردیف اشخاص ممتاز به شمار آورد.

شادروان فقیهی تربیت مذهبی پسندیده‌ای داشت، به این معنا که متمسک به اصول و مبانی دینی بود و به یک رشته از حقایق دین با کمال قوت اعتماد داشت. تکالیف شرعی و وظایف عبادی را کاملاً رعایت می‌کرد و در حشر و نشر با افراد، رتوف و مهربان بود؛ به همین مناسبت عامه مردم احترام خاصی برایش

قائل بودند.

استاد ما از لحظه‌های عمرش در راه تحصیل علم حداکثر بهره را برد. او به تمام نقاط جهان به جز قاره آمریکا مسافرت کرد، با همه اشخاص نشست و برخاست نمود، با فِرَق مختلف جوامع بشری محاوره و مصاحبه کرده بود، به فرهنگ‌های گوناگون وقوف فراوان داشت. او یکی از استادان مسلم تاریخ اسلام است. استاد ما آثار فراوان علمی از خود به یادگار گذاشت.

۱. ترجمه نهج‌البلاغه
۲. تاریخ آل بویه
۳. تاریخ مذهبی قم
۴. تاریخ و عقاید وهابیان
۵. حج آنطوری که من رفتم
۶. چگونگی فرمانروایی عضالدوله دیلمی
۷. دستور املا و انشاء فارسی
۸. سفرنامه افریقا
۹. وهابیان

سرانجام استاد عزیز ما از میان ما رخت بر بست. او همچون ستاره‌ای تابناک بود که سال‌ها به او دل بسته بودیم. غروب کرد چه غروب غم‌انگیز و حزن‌آوری! ما را در ماتمی بزرگ فرو برد. افسوس که با خود یک دنیا معارف و معلومات و تحقیقات را زیر خاک برد.

اگر اهل معرفت بر فقدان این عزیز می‌گیرند و تأسفی دارند، بیشتر از این بابت است که علاوه بر اینکه چشمه فیاض اثربخشی را خشک می‌بینند، گنجی عظیم از نعمت‌های معنوی را از دست داده‌اند و دیگر تشنگان حقیقت نمی‌توانند از آن منبع فیاض، آبی بر آتش تشنگی خود بریزند. روحش شاد، نامش جاودان باد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- تاریخ معارف قم، تألیف مهدی عباسی.

۲- خط از: مهدی ارسطو.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی